

مختار نامه عطار نیشابوری

باب سیزدهم: در ذم مردم بی حوصله و معافی که
تعلق به

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: هر جان که بدان سرِ معنر سید
- ۴ شماره ۲: هر دل که بجان طریق دمساز نیافت
- ۵ شماره ۳: نسکی که نه در فروغ خور خواهد ماند
- ۶ شماره ۴: مردن همه، در هوسی، چتوان کرد
- ۷ شماره ۵: کودل که بداند نفسی اسرارش
- ۸ شماره ۶: کردید هوری مرد تلقایید شد
- ۹ شماره ۷: چون می بتوان به پادشاهی مردن
- ۱۰ شماره ۸: ای در طلب کره کشائی مرده
- ۱۱ شماره ۹: ای، همچو نسکی به استخوانی قانع

- شماره ۱۰: ای جان تو در فل جبرائی قانع
۱۲
- شماره ۱۱: هرگاه که سر معرفت یابی باز
۱۳
- شماره ۱۲: چون مرغ دلم حوصله راز نیافت
۱۴
- شماره ۱۳: ای مرد فسرده راز می شناسی
۱۵
- شماره ۱۴: از مال همه جهان جوی داری تو
۱۶
- شماره ۱۵: کو عقل که قصد آن جلالت کردی
۱۷
- شماره ۱۶: چون حوصله نیست تا خبر خواهد شد
۱۸
- شماره ۱۷: چون بسیارم تجربه افتاد از خویش
۱۹
- شماره ۱۸: جانا جانم غرقه دریای تو بود
۲۰
- شماره ۱۹: این کار که عشق تو مرا پیش آورد
۲۱
- شماره ۲۰: در بادیه تو منفری میباید
۲۲

- شماره ۲۱: کر یک دم پاک می بر آید از من ۲۳
- شماره ۲۲: در عشق رخت علم و خرد با ختام ۲۴
- شماره ۲۳: دل در طلب وصال تو جان می باخت ۲۵
- شماره ۲۴: چون طاقت عشق تو ندارم آخر ۲۶
- شماره ۲۵: چون خون دلم بی تو بخوردم آخر ۲۷
- شماره ۲۶: در قلزم عشق تو که دیار نماند ۲۸
- شماره ۲۷: جان نتواند ز عشق بر جای بدن ۲۹
- شماره ۲۸: آهی که زد دست غم بر آرم بی تو ۳۰
- شماره ۲۹: هر روز ره عشق تو از سر گیرم ۳۱
- شماره ۳۰: هر کس که ز زلف تو ندارد تابی ۳۲

شماره ۱: هر جان که بدان سرِ معانرسید

هر جان که بدان سرِ معانرسید	در شبِ فرو رفت و به بالا نرسید
بچاره دل کسی که از شومی نفس	در طرکی افتاد و به دیانرسید

شماره ۲: هر دل که بجان طریق و ساز نیافت

هر دل که بجان طریق و ساز نیافت	در دل ماند و هیچ اعزاز نیافت
اقبال دو کون، ره بدو یافتن است	بیچاره کسی که ره بدو باز نیافت

شماره ۳: سنگی که نه در فروغ خور خواهد ماند

سنگی که نه در فروغ خور خواهد ماند	نمکن نبود که او گهر خواهد ماند
هر کوبا اصل شاخ پیوسته نکرد	پیوسته شکسته شاخ، در خواهد ماند

شماره ۴: مردنهمه، درهوسی، چتوان کرد

مردنهمه، درهوسی، چتوان کرد	من با که بر آرم نفسی، چتوان کرد
دیرست که روز باز بودست ولیک	بیدار نمیشود کسی، چتوان کرد

شماره ۵: کودل که بداند نفسی اسرارش

کودل که بداند نفسی اسرارش کو گوش که بشنود می گفتارش
آن ماه جمال ینماید شب و روز کودیده که تا بر خورد از دیدارش

شماره ۶: کردید هوری مردلقایید شد

کردید هوری مردلقایید شد	مستغرق وحدت خدا یاید شد
جایی که بود وجود در یاد ایدم	مشغول به کوپله چرا یاید شد

شماره ۷: چون می‌توان به پادشاهی مردن

چون می‌توان به پادشاهی مردن	افسوس بود بدین تبااهی مردن
عالم همه پرمایده انعام است	تو کز نه و تشنه بنخواهی مردن

شماره ۸: ای در طلب کره کشتائی مرده

ای در طلب کره کشتائی مرده	دروصل بزاده در جدائی مرده
ای بر لب بحر، تشنه، با خاک شده	وی بر سر کنج در گدائی مرده

شماره ۹: ای، همچو سکی به استخوانی قانع

ای، همچو سکی به استخوانی قانع	تاکمی باشی به خاکدانی قانع
چون هر نفس هزار جان در راه است	از بهر چهای به نیم جانی قانع

شماره ۱۰: ای جان تو در ذل جدائی قانع

ای جان تو در ذل جدائی قانع کشته دل توبه بی وفائی قانع
این سخت نیاید که میاید بود سلطان بچهای راه کدائی قانع

شماره ۱۱: هرگاه که سرِ معرفت یابی باز

هرگاه که سرِ معرفت یابی باز	هر خط هزار منزلت یابی باز
چه سود که خویش را به صورت یابی	کار آن باشد که در صفت یابی باز

شماره ۱۲: چون مرغ دلم حوصله راز نیافت

چون مرغ دلم حوصله راز نیافت	چون چرخ، طریق، جز تک و تاز نیافت
کویند چرا میتشند دل تو	چون بشیند چو جای خود باز نیافت

شماره ۱۳: ای مرد فسرده راز میثناسی

ای مرد فسرده راز میثناسی	یک نکته به جز مجاز میثناسی
مردی خرفی باند های بر سر کوی	کوری و کرمی و باز میثناسی

شماره ۱۴: از مال همه جهان جوی داری تو

از مال همه جهان جوی داری تو وز خرمن عالم دروی داری تو
تو مردعیان نهایی که از هر چه هست کر خواهی و کرنه پر تویی داری تو

شماره ۱۵: کو عقل که قصد آن جلالت کردی

کو عقل که قصد آن جلالت کردی	کو دل که در آن دایره حالت کردی
چیزی که بر او دلالتی خواهد کرد	ای کاش که خویش را دلالت کردی

شماره ۱۶: چون حوصله نیست تا خبر خواهد شد

چون حوصله نیست تا خبر خواهد شد	یک قطره ز صد بحر گهر خواهد شد
از دریایی که وصف آن نتوان کرد	جاوید می آب بدر خواهد شد

شماره ۱۷: چون بسیارم تجربه افتاد از خویش

از تجربه آدم به فریاد از خویش	چون بسیارم تجربه افتاد از خویش
خاکش بر سر که سرنگون باد از خویش	در تجربه هر که نیست آزاد از خویش

شماره ۱۸: جانانم غرقه دریای تو بود

پوسته چو قطره بی سرو پای تو بود	جانانم غرقه دریای تو بود
از حوصله بخشیدن سودای تو بود	من حوصلهای نداشتم، این همه کار،

شماره ۱۹: این کار که عشق تو مرا پیش آورد

این کار که عشق تو مرا پیش آورد نه در خور جان من درویش آورد
من حوصله‌ای نداشتم، عشق تو ام، چندان کلام، حوصله با خویش آورد

شماره ۲۰: در بادیه تو منزلی میباید

در بادیه تو منزلی میباید	وز واقعه تو حاصلی میباید
خون میگرد و دلم به هر دم صدبار	در راه تو از سنگ، دلی میباید

شماره ۲۱: گریک دم پاک می برآید از من

گریک دم پاک می برآید از من	صد گنج ز خاک می برآید از من
ور خود بگی عشق ترا میباشم	در حال هلاک می برآید از من

شماره ۲۲: در عشق رخت علم و خرد با ختمام

در عشق رخت علم و خرد با ختمام	چه علم و خرد که جان خود با ختمام
در راه تو هر چه داشتم حاصل عمر	در با ختم و هنوز بد با ختمام

شماره ۲۳: دل در طلب وصال تو جان میبخت

دل در طلب وصال تو جان میبخت	در کافری زلف تو ایمان میبخت
چون محو همی گشت ز پیدائی تو	در دیده ز تو، عشق تو، پنهان میبخت

شماره ۲۴: چون طاقت عشق تو ندارم آخر

چون طاقت عشق تو ندارم آخر	درد تو چون عمر گذارم آخر
رویی که به صد هزار باطل کردم	آن روی چگونه در تو آرام آخر

شماره ۲۵: چون خون دلم بی تو بخوردم آخر

چون خون دلم بی تو بخوردم آخر در خون جگر چرا نکردم آخر
در عشق تو هر حیل که میدانستم کردم همه و هیچ نکردم آخر

شماره ۲۶: در قلم عشق تو که دیار نامد

در قلم عشق تو که دیار نامد تا غرقه شوم ز خود بسی کار نامد
بس زیر و زبر که آمدم تا آخر ناچیز چنان شدم که آثار نامد

شماره ۲۷: جان نتواند ز عشق بر جای بدن

جان نتواند ز عشق بر جای بدن	تن نتواند ز عشق بر پای بدن
کاری عجب او فدا دارا با تو	نه روی گریختن نه یارای بدن

شماره ۲۸: آہی کہ زدست غم برآرم بی تو

آہی کہ زدست غم برآرم بی تو زان آہ، جهان بہم برآرم بی تو
نہ طاقت آنکہ باتو باشم یک دم نہ زحرہ آن کہ دم برآرم بی تو

شماره ۲۹: هر روز ره عشق تو از سر کیرم

هر شب ز غم تو ماتی د کیرم	هر روز ره عشق تو از سر کیرم
نه طاقت آنکه دل ز تو بر کیرم	نه زهره آنکه دل نهم بر چو تویی

شماره ۳۰: هر کس که ز زلف تو ندارد تابی

هر کس که ز زلف تو ندارد تابی	از چشمه خضر تو نیاید آبی
گر خود همه بیدارترین کس باشد	حقا که ز بیداری او به خوابی